

تنها مسیر برای زندگی بهتر ۷

**پناهیان: بساط زندگی، نعمتی است که اکثر آدم‌ها به‌خاطرش شکر نمی‌کنند/ باید به زندگی عشق بورزیم چون خدا ما را در این فضا قرار داده/ دین علی‌رغم مذمت حب‌الدنیا، به علاقه ما به زندگی بها داده/ زندگی آن‌قدر عزیز است که توصیه شده با وضو «زندگی» کنید/ زندگی ترکیب سه فرآیند است/ اگر علاقه‌هایت را مدیریت نکنی، دیگران اینقدر علاقه‌هایت را مدیریت می‌کنند که خودت را گم کنی+صوت**

تصور کنید یک کسی دارد برای کنکور درس می‌خواند. به هر حال این درس خواندن یک سختی‌هایی دارد و او را از تفریح باز می‌دارد. مخصوصاً که ببیند دوستانش دارند بازی می‌کنند ولی او مجبور است درس بخواند. حالا او با اکراه، مشغول درس خواندن شود و هر چند دقیقه یک‌بار مُشتی روی کتاب‌هایش بکوبد و با ناراحتی بگوید: «این درس خواندن هم که تمام نمی‌شود؟! آیا چنین کسی می‌تواند واقعاً عالم بشود؟ آیا دانشمند مفیدی خواهد شد؟ خیلی بعید است! بعضی‌ها با زندگی خودشان همین طوری برخورد می‌کنند. انگار ناراحت هستند که خدا آنها را در بستر این زندگی آفریده است!

حجت الاسلام علیرضا پناهیان که در رمضان گذشته با موضوع «تنها مسیر-راهبرد اصلی در نظام تربیت دینی» سخنرانی کرد و مورد استقبال جوانان قرار گرفت، امسال قرار است به مدت ۳۰ شب در مسجد امام صادق(ع) میدان فلسطین به موضوع «تنها مسیر برای زندگی بهتر» پردازد و به سوال «چگونه یک زندگی بهتر داشته باشیم؟» پاسخ دهد. در ادامه فرازهایی از هفتمین جلسه این سخنرانی را می‌خوانید:

**دین علی‌رغم مذمت حب‌الدنیا، به علاقه ما به زندگی بها داده/ بعضی‌ها با زندگی سر جنگ دارند!**

- علاقه عمومی آدم‌ها به زندگی قابل احترام است و در دین هم به این علاقه، بها داده شده است. زندگی برای پروردگار عالم، مورد اهتمام و مورد اعتنا است. با تعابیر مختلف از اهل‌بیت(ع) سؤال می‌کردند که شما محبت به دنیا را مذمت کرده‌اید ولی ما دنیا را دوست داریم، آیا ما آدم‌های بدی هستیم؟ می‌فرمودند: دنیا را برای چه دوست دارید؟ می‌گفتند: دنیا را دوست داریم برای اینکه کسب و کاری داشته باشیم تا از فقر نجات پیدا کنیم و بتوانیم نیاز خود و خانواده خودمان را تأمین کنیم و عزت خودمان را حفظ کنیم، اگر توانستیم دست دیگران را هم بگیریم و صدقه بدهیم ... اهل‌بیت(ع) می‌فرمودند: این چیزهایی که شما دوست دارید، محبت دنیا نیست، بلکه جزء آخرت است. (عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَغْفُورٍ قَالَ: قَالَ زَجَلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ اللَّهُ إِنَّا نَطْلُبُ الدُّنْيَا وَ نَحِبُّ أَنْ نُؤْتَاهَا. فَقَالَ تَحِبُّ أَنْ تَصْنَعَ بِهَا مَا دَا ؟ قَالَ: أَعُوذُ بِهَا عَلَى نَفْسِي وَ عِيَالِي وَ أَصِلُ بِهَا وَ أَتَصَدَّقُ بِهَا وَ أَحْجُ وَ أَعْتَمِرُ فَقَالَ ع: لَيْسَ هَذَا طَلَبَ الدُّنْيَا هَذَا طَلَبَ الْآخِرَةِ؛ کافی/ ۷/ ۷۲) و رسول‌الله(ص): مِنْ فِقْهِ الرَّجُلِ أَنْ يَصِلِحَ مَعِيشَتَهُ وَ لَيْسَ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا طَلَبُ مَا يُصْلِحُكَ وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا خِلَافاً لِإِسْتِغْفَافِ عَنِ الْمَسْأَلَةِ وَ سَعِيَ عَلَى أَهْلِهِ وَ تَطَفُّافاً عَلَى جَارِهِ لَقِيَ اللَّهَ وَ وَجْهَهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ؛ جامع‌الخبار/ ۱۳۹)
- خلقت انسان، زندگی و حیات دنیایی او، موضوع بسیار زیبا، دوست‌داشتنی و مهمی است. ما نباید با زندگی بد برخورد کنیم. بعضی‌ها با حیات و زندگی سر جنگ دارند! وقتی آیه «هَلْ أُنَبِّئُكَ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٍ مِنْ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»(انسان/ ۷) نازل شد- در واقع خداوند در این آیه بر انسان منت می‌گذارد که انسان را آفریده و در مسیر این زندگی قرار داده- یکی از کسانی که بعدها در خانه

حضرت علی(ع) را آتش زدند، گفت: «حالا خدا خیلی کار کرده، که ما را آفریده است؟!» اخلاق این قبیل آدم‌هاست که با حیات سر جنگ دارند، گویا اینها ناراحت هستند از اینکه آفریده شده‌اند و در این فضا قرار گرفته‌اند.

**باید به زندگی عشق بورزیم چون خدا ما را در این اردوگاه قرار داده/ حیات و بساط زندگی، نعمتی است که اکثر آدم‌ها به‌خاطرش شکر نمی‌کنند**

- **نبايد با زندگی سر جنگ داشته باشیم، بلکه باید زندگی را بشناسیم و آن را بپذیریم، همین یک مرحله خیلی عالی برای انسان است. تصور کنید یک کسی دارد برای کنکور درس می‌خواند. به هر حال این درس خواندن یک سختی‌هایی دارد و او را از تفریح باز می‌دارد. مخصوصاً که ببیند دوستانش دارند بازی می‌کنند ولی او مجبور است درس بخواند. حالا او با اکراه، مشغول درس خواندن شود و هر چند دقیقه یک‌بار مُشتی روی کتاب‌هایش بکوبد و با ناراحتی بگوید: «این درس خواندن هم که تمام نمی‌شود؟! آیا چنین کسی می‌تواند واقعاً عالم بشود؟ آیا دانشمند مفیدی خواهد شد؟ خیلی بعید است! بعضی‌ها با زندگی خودشان همین طوری برخورد می‌کنند. انگار ناراحت هستند که خدا آنها را در بستر این زندگی آفریده است!**

- ما باید به زندگی عشق بورزیم، چون جایی است که خدا ما را در آن قرار داده است. باید به زندگی علاقه داشته باشیم، زندگی مخلوق خداست و او ما را در این فضا قرار داده است. خداوند ما را در این اردوگاه زندگی قرار داده است ولی بعضی‌ها به در و دیوار این اردوگاه، ناسزا می‌گویند! گویا اساساً دوست ندارند در این اردو حضور داشته باشند! در حالی که خداوند متعال این حیات را به ما داده است. متأسفانه بعضی‌ها به‌خاطر اصل حیات، از خدا تشکر نمی‌کنند و احساس خوبی ندارند. نعمت حیات و نعمت بستر و بساط زندگی، نعمتی است که اکثر آدم‌ها به‌خاطرش شکر نمی‌کنند. کمالینکه فرمود: «و قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»(سبأ/ ۱۳)

**اگر قطعه‌ای از زندگی شما را امام زمان(ع) تعیین کرده باشد، ارتباط شما با آن قطعه چگونه است؟/ کلّ قطعات زندگی ما را خدا برای ما تعیین کرده**

- اگر به فرض مثال، امام زمان شما به شما فرموده باشند «شما در این رشته تحصیل کنید، شما در این مدرسه درس بخوانید، شما در این خانه یا در این محله زندگی کنید، شما این همسر یا این شغل را انتخاب کنید...» بعد شما می‌روید این شغل، این مدرسه، این همسر یا این خانه را انتخاب می‌کنید و یک عمر هم عشق شما به این است که «آقا و مولا می‌فرموده‌اند» اگر شما بر اساس چنین رؤیایی، خانهای را خرید، دیگر با بد و خوب آن خانه می‌سازید، اگر هم گیر یک همسایه بد بیفتید، صبر می‌کنید و می‌گویید: «چون آقا گفته‌اند به اینجا بیاویم، پس حتماً تحمل اذیت‌های این همسایه، بخشی از امتحان من است...»
- اگر یک قطعه‌ای از زندگی شما را امام زمان(ع) تعیین کرده باشند، ارتباط شما با آن قطعه از زندگی خودتان کاملاً متفاوت خواهد شد. حالا فکر کنید به اینکه کلّ بساط زندگی را چه کسی برای ما فراهم کرده است؟ چه کسی این طوری طراحی کرده است که ما به حیات پرتکاپوی خودمان ادامه بدهیم و به یک نقطه‌ای برسیم؟ کلّ زندگی ما را خدا برای ما تعیین کرده است، اصل زندگی ما را خدا تعیین کرده و ما را درون این زندگی قرار داده است. این جزئیاتی که در حیات ما اتفاق افتاده، همه را خدا طراحی کرده است، نه ابلیس! همه اینها طراحی شده توسط پروردگار عالم است و ما باید دست خدا را هم به‌خاطر این زندگی ببوسیم.

باید به زندگی عشق ورزید؛ البته نه آن طور که خدا را هم کنار بزنیم!

- باید به زندگی عشق ورزید؛ منتها ممکن است یک کسی آن قدر به زندگی عشق بورزد که خدا را هم کنار بزند! کمالیکه ممکن است انسان به نماز خودش هم عشق بورزد ولی از خدا غافل شود. مثلاً وقتی خدا یک بار ما را از سر سجاده نماز صدا بزند که برویم فلان کار مهم تر را انجام دهیم، بگوییم: «نه! من عشق نماز هستم و الان می خواهم نماز بخوانم و به حرف تو گوش نمی کنم!» مثل ابلیس که عشق نماز بود و به آدم سجده نکرد!
- این بد است که انسان یک طوری به زندگی عشق بورزد که از خدا غافل شود و یا اینکه به یک جاهایی از زندگی عشق بورزد که حتی موجب نفرتش از خدا و اولیاء خدا بشود ولی «دوست داشتن اصل زندگی» در یک حد معقول، در یک حد نشاط آور و یک حدی که به انسان بینایی بدهد، یک امر بسیار مطلوب است.

زندگی آن قدر عزیز است که توصیه شده «با وضو زندگی کنید» / دائم الوضو بودن یعنی «من می خواهم با وضو زندگی کنم»

- زندگی آن قدر برای ما عزیز است که حتی به ما توصیه شده است که با وضو زندگی کنیم و دائم الوضو باشیم. یکی از دلایلی که قبر بدن برخی انسان ها را نمی پوساند این است که انسان دائم الوضو باشد. حالا معنای دائم الوضو بودن که خیلی هم توصیه شده، چیست؟ معنایش این است که من می خواهم با وضو «زندگی» کنم، و این خیلی زیباست. یعنی من می خواهم با وضو غذا بخورم، با وضو حرف بزنم، با وضو کار کنم و...
- این طور نیست که در منظر دین، فقط آن لحظه ای که شما نماز می خوانید مهم و خوب باشد و لحظات بعدی زندگی مهم نباشد! درست است که الان نمی خواهیم نماز بخوانیم، ولی به هر حال داریم زندگی می کنیم، و خیلی خوب است که با وضو زندگی کنیم.

نه فقط کلیات زندگی، بلکه جزئیات زندگی هم محترم است

- زندگی نه فقط برای عوام دنیا زده محترم است؛ بلکه «زندگی» برای مؤمن عارف بالله-به دلیل آن روحیه شاکرانه ای که ایجاد می کند و به دلیل آن معرفتی که نسبت به حکمت پروردگار عالم به وجود می آورد- محترم است. نه تنها کلیات زندگی محترم است بلکه جزئیات زندگی هم محترم است. نگاه انسان به زندگی باید اساساً مثبت باشد.
- خداوند برای زندگی انسان خیلی احترام قائل است. مثلاً یکی از قطعات زندگی که خیلی محترم است همین دوران پیری و کهنسالی است که ضعف در بدن انسان پدید می آید. آن قدر انسانی که در دوران پیری زندگی می کند، پیش خدا محترم است که پیامبر اکرم (ص) می فرماید: یک انسان پیر در جامعه و محله خودش باید مورد احترام قرار بگیرد، همان طوری که یک پیغمبر در میان امت خودش مورد احترام است. (الشَّيْخُ فِي أَهْلِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ؛ جامع الاخبار/ ۹۲)

عروسی آن قدر در دین محترم است که دعای عروس و داماد در شب زفاف مستجاب است

- یکی دیگر از قطعات زندگی که خیلی پیش خدا محترم است، ازدواج است. مثلاً اینکه دعای زن و شوهر در شب زفاف، مستجاب است، لذا کسانی که به یک مراسم عروسی دعوت شده اند، خوب است به عروس و داماد بگویند: «التماس دعا». می دانید چرا در بین ما رسم نیست که در شب عروسی، به عروس و داماد

«التماس دعا» بگوییم؟ چون ما فکر می کنیم که دین به زندگی بها نمی دهد! اما چطور ممکن است که دین ما به این بخش شاد، حساس و مهم زندگی ما اهمیت نداده باشد؟! (قال رسول الله ص: يُفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ بِالرَّحْمَةِ فِي أَرْبَعِ مَوَاضِعَ عِنْدَ نُزُولِ الْمَطَرِ وَعِنْدَ نَظَرِ الْوَالِدِ فِي وَجْهِ الْوَالِدَيْنِ وَعِنْدَ فَتْحِ بَابِ الْكُتُبِ وَعِنْدَ النَّكَاحِ؛ جامع الاخبار، ۱۰۱)

- اکثر مردم حتی حدس نمی زنند که خدا این قدر برای عروسی احترام قائل باشد که دعای عروس و داماد در شب زفاف مستجاب باشد! و این خیلی جای تأسف دارد، و نشان می دهد که بعضی ها به چه دین خشنی معتقد هستند! چون به دینی معتقد هستند که در جشن عروسی ما شرکت نمی کند! چون فکر می کنند که این دین ذره ای برای زندگی ارزش قائل نیست.

اگر غذا خوردن برای کسی محترم باشد، آدابش را هم رعایت می کند

- دین برای زندگی خیلی احترام قائل است و زندگی باید نزد ما هم محترم باشد. بعضی از اجزاء زندگی هست که خداوند آن قدر در دین به آن اجزاء احترام گذاشته است که به خاطرش آدابی را مطرح کرده است. مثلاً برای غذا خوردن، کلی آداب بیان شده است. اگر غذا خوردن برای کسی محترم باشد، آداب غذا خوردن را رعایت می کند و قبل از غذا «بسم الله» می گوید.
- تو لحظه ای که داری غذا می خوری، این غذا دارد در وجود تو به تکامل می رسد؛ لذا این گوشت یا این گیاهی که توسط تو خورده می شود، خوشحال است که یک آدم دارد او را مصرف می کند، خوشحال است که دارد فدای تو می شود. مثلاً آن گوسفندی که گوشتش را آبگوشت کرده ای و داری می خوری، کمالش به این بوده که تو آن را بخوری و در زندگی تو مصرف شود. وقتی که تو این قدر زندگی خودت را در کائنات محترم دیدی، «بسم الله» هم می گویی و آدابش را رعایت می کنی. چرا ما در زندگی آداب رعایت نمی کنیم؟ چون زندگی خودمان را زیاد محترم نمی دانیم.

مرور تعریف زندگی/اگر علاقه هایت را مدیریت نکنی، دیگران اینقدر علاقه هایت را مدیریت می کنند که

خودت را گم کنی

- حالا به تعریف زندگی برمی گردیم و تعریف زندگی را دوباره مرور می کنیم. می خواهیم از زوایای دیگری به این تعریف بپردازیم، و بعد بر اساس همین تعریف زندگی بگوییم که «زندگی بهتر یعنی چه؟» در واقع از دل تعریف زندگی باید معنای زندگی بهتر را دریابوریم.
- تعریفی که از زندگی ارائه دادیم این بود که «زندگی مدیریت تمایلات است» تمایلات و علاقه ها محور حیات بشر و موتور محرک انسان است و حرف اول را می زند. زندگی مدیریت علاقه هاست؛ اما چرا گفتیم «مدیریت»؟ برای اینکه شما می توانید علاقه های خود را تغییر دهید؛ کمالیکه دیگران دارند علاقه های شما را تغییر می دهند. اگر خودت علاقه های خودت را مدیریت نکنی، دیگران علاقه هایت را تغییر می دهند یا علاقه هایی را به تو تحمیل می کنند.

در غرب علاقه توسط هنر و رسانه ها به مردم تحمیل می شود

- در یکی از دانشگاه های غربی، در جمع برخی افراد غیرانقلابی یا ضد انقلاب حاضر شدم تا با آنها گفتگو کنم. به آنها عرض کردم: «شما اگر در غرب، آزادی رفتار یا آزادی گفتار یا آزادی افکار داشته باشید (که در غرب شعار آزادی خیلی مطرح است) اما شما آزادی

علاقه ندارید، بلکه علاقه توسط رسانه‌ها به شما تحمیل می‌شود و هنر را در این رسانه‌ها برای تحمیل علاقه به خدمت گرفته‌اند.» در آن جلسه‌ای که بعضاً به بنده توهین می‌کردند، هیچ کسی در مقابل این سخن، حرفی نزد. حتی بعد از جلسه بعضی از آنها آمدند و گفتند: ما حرف تو را قبول داریم.

- **اگر علاقه‌های خودت را مدیریت نکنی علاقه به تو تحمیل می‌کنند؛ تو مجبور هستی علاقه‌های خودت را مدیریت کنی و الا دیگران این قدر علاقه‌های تو را مدیریت می‌کنند که اصلاً خودت را گم کنی. یعنی دیگر نمی‌فهمی که خودت چه می‌خواهی، چون هم‌هانش دنبال این بوده‌ای که خودت را در دل دیگران پیدا کنی.**

زندگی ترکیب سه فرآیند است: ۱. حرکت به سوی علاقه‌ها ۲. تغییر و کنترل علاقه‌ها ۳. پذیرش

#### محدودیت‌ها

- زندگی مدیریت علاقه‌هاست و تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌هاست؛ منتهی از بین علاقه‌هاست علاقه‌های برتر را انتخاب می‌کنی. البته زندگی جزء دیگری هم دارد و آن «تسلیم شدن به محدودیت‌هاست» به عبارت دیگر، زندگی ترکیب این سه فرآیند است: ۱. فرآیند حرکت به سوی علاقه‌ها ۲. فرآیند تغییر و تحول و کنترل علاقه‌ها ۳. فرآیند پذیرش محدودیت‌هایی که سر راه رسیدن به علاقه‌ها وجود دارد.
- زندگی تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌ها و مدیریت علاقه‌ها، در ضمن پذیرفتن محدودیت‌هاست، منتها همه اینها در بستر مقدرات الهی است. و خداوند فرموده است که همه مقدرات من برای امتحان است (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ؛ ملک/۲) پس به جای «در بستر مقدرات الهی» می‌توان گفت: «در بستر امتحان‌های الهی». بنابراین «زندگی تلاش و مبارزه برای رسیدن به علاقه‌ها و مدیریت علاقه‌ها، ضمن پذیرش محدودیت‌هاست، منتها در بستر امتحانات الهی»

#### تعریف زندگی از زاویه‌ای دیگر / زندگی فرایندی است برای «فهمیدن»

- حالا می‌خواهیم زندگی را از زوایای دیگری ببینیم. در تعریف فوق «علاقه» محور است اما تعابیر کلیدی دیگری هم در زندگی و حیات انسان وجود دارد؛ مثل مفهوم «معرفت، علم و آگاهی». در اینجا می‌خواهیم از یک زاویه دیگری که بیشتر فرایند علم و رابطه ما را با علم در زندگی را مشخص می‌کند، درباره تعریف زندگی توضیح دهیم.
- یک تعریف دیگر از زندگی این است: «زندگی فرایندی است برای فهمیدن». ما برای فهمیدن برخی از مفاهیم عالی در هستی، لازم بود به دنیا بیاییم و این فرایند پیچیده و گاهی رنج‌آور و گاهی شوق‌برانگیز زندگی را طی کنیم تا به درک برخی از مفاهیم عالی حیات برسیم. چون فهمیدن بعضی چیزها یک عمر کار می‌برد.
- اگر کسی گفت «کل زندگی برای معرفت است» این تعریف را از او قبول کنید؛ و مغایرتی هم با این تعریف ما از زندگی ندارد. هنوز هم موتور محرکه همین علاقه‌هاست، منتها سؤال این است که «این علاقه من، مرا به مسیری می‌کشاند و می‌برد و من به بن‌بست می‌رسم و سرم به سنگ می‌خورد و برمی‌گردم، تا چه چیزی را بفهمم؟ که بعد فردا با این فهم چه کار کنم؟»

#### زندگی برای فهم معارف عالی و حقایق ناب است نه آگاهی‌های ابتدایی

- زندگی برای این نیست که ما فقط بفهمیم «دنیا دو روز است!» یا اینکه «آدم تا مادر نشود نمی‌فهمد مادری یعنی چه؟، آدم تا پیر نشود و جوان نداشته باشد، نمی‌فهمد احترام به والدین یعنی چه؟» این‌ها جزء آگاهی‌های ابتدایی است و باید خیلی زودتر بفهمیم. بعضی‌ها هفتاد سال از عمرشان می‌گذرد تا به این آگاهی برسند که «به هر کسی محبت می‌کنی، قدر تو را نمی‌داند» یعنی عمر خود را گذاشته‌اند که به همین آگاهی برسند در حالی که می‌توانستند این را با خواندن چند روایت هم متوجه شوند. اگر روح انسان از اسارت رها باشد در هجده‌سالگی هم می‌تواند این چیزها را بفهمد نه اینکه هفتاد سال عمرش را برای فهم آن بگذارد. کم‌اینکه حضرت امام در وصیت‌نامه‌های شهدای هجده ساله یک چیزهایی را می‌دید که می‌فرمود: اینها یک شبه راه صدساله را طی کرده‌اند.

- زندگی برای رسیدن به معارف عالی در حیات است که راهی جز زندگی برای رسیدن به این معارف نبوده است؛ و کتاب و معلومات عادی و رایج نمی‌تواند آن معرفت‌ها را به آدم بدهد؛ زندگی فرایندی است برای فهمیدن؛ منتها برای فهمیدن حقایق ناب عالم هستی، نه یک‌سری آگاهی‌های عادی که به راحتی می‌توان به آنها دسترسی پیدا کرد.

#### علی(ع): پیامبران آمده‌اند که دفرینه‌های گران‌بهای عقل را اکتشاف کنند / زندگی یعنی فهمیدن؛ منتها

#### فهمیدن چه چیزی؟

- امیرالمؤمنین علی(ع) هدف بعثت پیامبران را این‌گونه بیان می‌فرماید: «وَيُيْرُوا لَهُمْ دَفَاتِنَ الْعُقُولِ» (نهج‌البلاغه/خطبه ۱) یعنی پیامبران آمده‌اند که دفرینه‌های گران‌بهای عقل را اکتشاف کنند.
- زندگی یعنی فهمیدن؛ منتها فهمیدن چه چیزی؟ وقتی عظمت خلقت و پیچیدگی حیات را نگاه می‌کنیم، می‌گوییم: «جل الخالق! خدا با این عظمتی که آفریده است می‌خواهد انسان را به چه فهمی برساند؟ خدا می‌خواهد ما چه چیزی را بفهمیم؟ کل این عالم هستی و زندگی ما، برای فهمیدن چه حقایقی است؟» آیا این حقایق گفتنی است؟! نوشتنی است؟! آیا در قالب کلمات در می‌آید؟!
- آیا زندگی با این همه عظمت و پیچیدگی، خلق شده توسط پروردگار عالم و طراحی شده توسط خدا، برای فهمیدن همین چیزهایی است که من و تو می‌دانیم و همین آگاهی‌های عادی و معمولی است؟ نه؛ این خلقت باعظمت برای فهمیدن این چیزها نبوده است.
- ما از یک زاویه‌ای گفتیم که «زندگی تلاش برای رسیدن به علاقه‌ها و مدیریت علاقه‌ها و پذیرش محدودیت‌هاست» منتها همان ماده اصلی عملیات حیات از یک زاویه دیگر می‌شود «فرایندی برای فهمیدن» ولی یادمان باشد، فهمیدن چه؟ انسان به‌خاطر فهمیدن چه حقایقی در عالم آفریده شده است؟ آن وقت ببینیم که ما زندگی‌مان را صرف فهمیدن چه چیزهایی می‌کنیم؟ ملائکه الله از هر کسی می‌پرسند: «این همه زندگی کردی چه فهمیدی؟» ما می‌توانیم خیلی چیزها بفهمیم که ملائکه هم کم می‌آورند.

#### زندگی یعنی یک اتفاق‌هایی بیفتد که انسان در نهایت یک چیزهایی را بفهمد

- زندگی یعنی اتفاق‌هایی بیفتد که آدم آخرش یک چیزهایی را بفهمد. در دوران دفاع مقدس جوان‌های زیادی را دیدیم که به یک فهم بسیار عمیق رسیده بودند، که امام به بعضی‌ها می‌فرمود: «پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیت‌نامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید» (صحیفه امام/۴۹۱/۱۴) یعنی ببینید اینها به کجا رسیده‌اند که خیلی‌ها ممکن است با خیلی چیزها نرسیده باشند، آن وقت حضرت امام(ره) از وصیت‌نامه‌های این بچه‌ها یک چیزی می‌فهمید که ما نمی‌فهمیم. (امام

خامنهای؛ اینکه امام یک وقت فرمودند «این وصیتنامه‌ها را بخوانید» به همین خاطر است. من چون خودم وصیتنامه‌ها را می‌خواندم - و الان هم هر وقت به دستم بیاید، می‌خوانم - فهمیده‌ام که امام چرا این نکته را فرمودند. زیرا در این وصیتنامه‌ها، گاهی مطالبی وجود دارد که یک دنیا عرفان حقیقی و ناب است. یعنی حتی عرفای برخوردار از علوم دینی و علوم ظاهری، که طبعاً امکان عروج و رشدشان بیشتر است و قهراً پاکیزه ترند - نه یک عارف سالکی که معرفتی از لحاظ علوم دینی ندارد - آنچه را که بعد از مثلاً چهل، پنجاه سال مجاهدت، در سن هفتاد سالگی، هشتاد سالگی احساس و درک و مشاهده می‌کنند، یک جوان به برکت فداکاری مخلصانه، در مدت چند ماه به دست می‌آورد. چیز عجیبی است! ببینید چطور نعمت الهی، بی‌دریغ به سمت دل‌های باخلاص روانه می‌شود؛ بیانات در دیدار فرماندهان و مسئولان سپاه پاسداران - ۱۳۷۶/۶/۲۶)

- بنده با یکی از شهدای عزیز «ابوالفضل میرزایی» آشنا بودم و برخی از حالات او را دیده بودم. این قدر از بالا به زندگی نگاه می‌کرد، این قدر چیزها فهمیده بود که به کل عالم نگاه «عاقل اندر سفیه» داشت. وقتی با تو صحبت می‌کرد انگار مثلاً یک پیرمرد عارف نود ساله با تو حرف می‌زند؛ البته با کمال تواضع. آن چیزهایی که ما خوانده بودیم انگار او دیده بود، و چیزهایی دیده بود که دیگر اصلاً نمی‌توانست به ما بگوید. زبان حالش این بود: «من گنگ خواب دیده و عالم همه کر»
- اگر امام صادق(ع) نفرموده بود که هجده سال برای کمال یافتن کافی است (وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ لَمْ نُعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ فَقَالَ تَوْبِيخُ الْإِنِّ ثَمَانِيَةَ عَشْرَةَ سَنَةً؛ من لا يحضره الفقيه ۱/۱۸۶) ما باور نمی‌کردیم که چطور این بچه‌ها به قول امام(ره) راه صدساله را یک شبه طی کردند.

